

## دکتر بیل مونس، موعظه بالای کوه، سخنرانی ۳، خوشابحال‌ها، بخش ۳

بیل مونس و تد هیلدیرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر بیل مونتس در حال تدریس در مورد موعظه بالای کوه است. این جلسه سوم، خوشامدگویی‌ها، بخش ۳ است.

بسیار خوب، خوش آمدید، و ما خوشامدگویی‌ها و نمک و نور را تمام خواهیم کرد و سپس خواهیم دید که از نظر زمانی در کجا قرار داریم.

چطوره؟ خیلی خوب. فرانک سیاستش اینه که به کسی چیزی نگم. وقتی کارم تموم شد می‌پرسه و لازم نیست. بهش بگم، بنابراین وقتی کارمون تموم شد، دیگه تمومه.

ببین کجاست. بسیار خوب. خوشا به حال فقیران در روح، زیرا پادشاهی آسمان از آن ایشان است.

خوشا به حال ماتم زندگان، زیرا تسلی خواهند یافت. خوشا به حال فروتنان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد. خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد.

باشه. فکر کردم فقط با این حرف داری کارزماتیک می‌شی و درست می‌گی. لازم نیست کارزماتیک باشی.

خیلی خوب. اوه، باشه. می‌دونی، من همیشه فکر می‌کردم مدرسه‌ای که من در تاکوما تدریس می‌کنم، عمدتاً متعلق به آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار است، و اینکه یک آمریکایی آفریقایی‌تبار کارزماتیک برای من دعا کند، تجربه‌ی واقعاً لذت‌بخشی بود.

اولین باری که این اتفاق افتاد، آنقدر محکم به من فشار آوردند که نمی‌توانستم نفس بکشم، اما آنها فقط کار خودشان را می‌کردند. چیزی که من فهمیدم این بود که این در مقایسه با کارزمای چینی‌ها چیزی نیست. خدای من، آیا آنها معتقدند دعا کاری انجام می‌دهد؟ و اولاً، چینی است، پس چینی است.

می‌دونی چینی‌ها همیشه طوری حرف می‌زنن که انگار عصبانی هستن؟ تا حالا به این توجه کردی؟ این سیستم آهنگ زبان چینه. خوب، فامیلی من تو چینی مینگ نیست، مینگ. اگه بگی مینگ، می‌گن، نه، این که کلمه نیست.

مینگ. باشه. اما به هر حال، وقتی دعا می‌کنند، واقعاً دعا می‌کنند.

خیلی باحال بود. ازش لذت بردم. یه کلمه هم ازش نفهمیدم، اما مهم نبود.

نمی‌دانم. باشه. عدد پنج، برکت شامل حال مهربانان می‌شود.

تمرکز اینجا کمی به سمت چگونگی ارتباط ما با دیگران معطوف می‌شود، اما سعادت بعدی نیز تا حدودی شخصی است. بنابراین، نمی‌دانم که آیا واقعاً چرخشی وجود دارد یا خیر، اما کمی شبیه آن به نظر می‌رسد. رحمت الهی شامل حال همه می‌شود.

یکی از حقایق اصلی مسیحیت، درست است؟ رحمت. و این، باز هم، یکی از آن ویژگی‌هایی است که تعداد بسیار کمی، اگر نگوییم هیچ، از ادیان دیگر جهان آن را به عنوان یک فضیلت می‌پذیرند. رحمت در بسیاری از ادیان موضوع مهمی نیست.

رحمت چیست؟ رحمت به عنوان دلسوزی برای افراد نیازمند تعریف می‌شود. اشتباه گرفتن رحمت و لطف. واقعاً آسان است. لطف، دلسوزی خداوند برای افرادی است که شایسته آن نیستند.

رحمت، شفقت خداوند نسبت به نیازمندان است. و در اصل، درک کتاب مقدس از رحمت دو بخش دارد. قلبی سرشار از شفقت، نگرشی سرشار از رحمت، و سپس اعمال.

بنابراین، خدا به ما رحم می‌کند، و بنابراین حالت رحمت او او را به عمل وامی‌دارد، و بنابراین ما را نجات می‌دهد. کسی می‌خواهد رحمت را به عنوان شفقت با پاها بیابد. من این را دوست دارم.

رحمت، شفقتی است که کاری انجام می‌دهد. اینطور نیست که فقط یک جا بنشیند و بگوید، اوه، می‌دانی، من احساس رحمت می‌کنم. تو حتی نمی‌توانی این را بگویی، نه؟ تو می‌گویی، من احساس رحمت می‌کنم.

اگر احساس رحمت کنید، کاری در مورد آن انجام خواهید داد. بنابراین، رحمت، شفقت با پا، دلسوزی برای افراد نیازمند و در نتیجه انجام کاری با آن است. و باز هم، اگر به غیر از سلام و احوالپرسی نگاه کنید، بیشتر بحث‌های مربوط به رحمت در کتاب مقدس مربوط به این قلب دلسوز است که واقعاً کاری انجام می‌دهد.

خب، پس دلسوزی با پاها. من به نقل قول از کوارلز گرفتم که به نظرم خیلی خوب بود در مورد این کوارلز دارم روش کار می‌کنم.

دارم روی شماره ۱۶۲م کار می‌کنم. این از کالوین است. او می‌گوید، کسانی که نه تنها آماده‌اند مشکلات خودشان را تحمل کنند، بلکه مشکلات دیگران را نیز به دوش می‌کشند، آزادانه به آنها در پریشانی کمک می‌کنند، در زمان آزمایششان به آنها می‌پیوندند و به اصطلاح، مستقیماً در موقعیت آنها قرار می‌گیرند تا بتوانند با کمال میل خود را وقف کمک به آنها کنند، سعادت‌مندان.

این توصیف خوبی از رحمت، از شفقت با پا بود. البته، چند الگوی واقعاً قوی کتاب مقدسی از رحمت وجود دارد. سامری نیکوکار نمونه مثبت آن است.

او به مرد آسیب‌دیده رحم کرد و کاری در مورد آن انجام داد. نمونه منفی، خدمتکار بی‌رحم است، خدمتکاری که میلیاردها دلار را بخشیده و سپس روی برمی‌گرداند و یک بدهی بسیار جزئی را نمی‌بخشد. و ارباب می‌گوید، می‌دانی، تو باید رحم می‌کردی چون من به تو رحم کردم.

بنابراین، نمونه‌های اصلی مثبت و منفی رحمت در کتاب مقدس، یکی از نکات جالب در مورد رحمت و به ویژه این سعادت، این است که به ما نمی‌گوید که باید نسبت به چه کسی رحمت داشته باشیم. و نکته همین است.

رحمت به مفعول خود وابسته نیست. ما به این دلیل که کسی شایسته‌ی رحمت است، به او رحم نمی‌کنیم. اگر کسی شایسته‌ی رحمت باشد، آن را رحمت نمی‌نامیم؛ بلکه چیز دیگری می‌نامیم.

اما رحم و شفقت صرفاً دلسوزی نسبت به افراد نیازمند است که شما را به انجام کاری سوق می‌دهد. اما مردم، به یک معنا، شایسته رحمت نیستند. پس چگونه این کار را انجام می‌دهید؟ فقط یک لحظه

چطور این کار را انجام می‌دهید؟ چطور می‌توانید به یک فرد بخشنده تبدیل شوید؟ پاسخ واضح است که یک زنجیر طلائی است، اینطور نیست؟ نمی‌توانید فقط بگویید، امروز، من یک فرد بخشنده خواهم شد. این کار جواب نمی‌دهد. اگر فقط بخواهید این کار را انجام دهید، هرگز شفقت نخواهید داشت.

اما این زنجیره است. از فساد معنوی تا انتها در حال حرکت است. روشی که دوست دارم بگویم این است

رحمت، افراد را آنطور که می‌توانند باشند می‌بیند. به نظرم این یک ضرب‌المثل مفید در مورد رحمت است. رحمت به افراد آنطور که می‌توانند باشند نگاه می‌کند.

آدم‌های غیرعادی تو زندگی داری؟ آره، آره، باشه. یه آدم‌هایی تو زندگیم هستن که کاملاً ازم متنفرن. با چنان شور و اشتیاقی ازم متنفرن که نمی‌دونستم ممکنه به کس دیگه‌ای هم علاقه داشته باشی.

فقط از من متنفر است. و من مجبور شدم یاد بگیرم که چگونه با این شخص ارتباط برقرار کنم و چگونه به او رحم کنم، زیرا تمام احساسات دیگر در او وجود دارد.

تلافی، خب، من حق دارم و تو اشتباه می‌کنی. منظورم این است که این آسان است. اما چطور می‌توانم به این شخص رحم کنم؟ و در واقع دو کلید برای من وجود داشت.

یکی این بود، و من این کار را به طور ناقص انجام می‌دهم چون دارم یاد می‌گیرم، که باید به آن شخص به خاطر آنچه می‌تواند باشد نگاه کنم، نه به خاطر آنچه هست.

هنوز هم به شکل خدا. کلی ویژگی خوب. اونا کی می‌تونن باشن؟ این به من کمک می‌کنه.

نکته‌ی دیگر، که به آن مربوط می‌شود، این است که گناه را در زندگی شخصی نامنظم خود ببینید. گناه را به عنوان یک شیء خارجی ببینید. حالا، بگذارید به شما بگویم این از کجا می‌آید.

نشستم. تام شراینر دوست خیلی خوب من است. او در دانشگاه ساوترن تدریس می‌کند و تمام الهیات عهد جدید، عمدتاً کتاب‌هایی در مورد قانون، را می‌نویسد. یک بار داشتم با او در مورد قانون‌گرایی صحبت «می‌کردم و گفتم»: کمکم کن بفهمم

هست که در مورد شریعت‌گرایی نمی‌فهمم. خب، این زمینه‌ی کلی مکالمه بود. و ما داشتیم در مورد فساد و گناه و از این جور چیزها صحبت می‌کردیم.

و دقیقاً یادم نیست چی گفت، اما چیزی که ازش برداشت کردم این بود که گناه یه جسم خارجی تو بدنته. و یه چیز منفعل نیست. فکر کنم وقتی جوون‌تر بودم، به گناه به عنوان، خب، فقط به عنوان، گناه کردن فکر می‌کردم.

و من واقعاً به گناه به عنوان یک موجود خارجی که به طور فعال و تهاجمی سعی در گناه کردن من دارد، فکر نمی‌کردم. اما، البته، گناه همین است، اینطور نیست؟ به همین دلیل است که پولس می‌تواند دوباره در رومیان ۷ بگوید که این من نیستم که گناه می‌کنم، بلکه این گناه است که گناه می‌کند. و گناه یک موجود خارجی است.

این یک نیرو است. یک قدرت است. و می‌خواهد شما را به گناه وادارد.

اصلاً منفعلانه نیست، درسته؟ و این تمایز واقعاً برای من مفید بود. بنابراین وقتی می‌دانم که قرار است رحمت خود را ابراز کنم، و واکنش طبیعی من این نیست، ژیمناستیک ذهنی که انجام می‌دهم این است که، اگر قدرت گناه در زندگی این شخص نبود، او چه کسی می‌توانست باشد؟ و وقتی این کار را انجام می‌دهم گاهی اوقات جواب می‌دهد، گاهی اوقات نه. اما وقتی جواب می‌دهد، به من کمک می‌کند تا فراتر از نفرت و خشم و چیزهای دیگر را ببینم.

اینکه ببینیم اگر گناه کنترل زندگی آنها را نداشت، آن شخص چه کسی می‌توانست باشد. و چیزی که من در مورد چگونگی گسترش رحمت دریافته‌ام این است که تمرین واقعاً کمک می‌کند. تمرین دیگر همان ضرب‌المثل قدیمی است که می‌گوید، خب، اما به خاطر لطف خدا، من هم می‌توانم. و اگر واقعاً فساد معنوی خود را درک کنیم و برای آن سوگواری کنیم و تشنه عدالت خدا باشیم و این ما را تغییر داده باشد، آنگاه وقتی افرادی را می‌بینیم که افراد غیرعادی در زندگی ما هستند، متوجه می‌شویم که من آن کسی نیستم که هستم. چون آدم خوبی هستم.

من همینم که هستم، نه به خاطر اینکه دکترا دارم. من به خاطر کشیش بودنم اینطور نیستم. من به خاطر خدا، خدای فیض هستم که به من لطف کرد، کسی که نگذاشت از عواقب کامل گناهم که می‌توانست دائمی و محکوم‌کننده باشد، رنج ببرم.

و چون می‌بینم که خدا به من رحم می‌کند و مرا می‌بخشد، با درک اینکه اگر این‌طور نبود، من آن کسی که هستم نبودم، این کار را آسان‌تر می‌کند، بدیهی است که این کار به صورت خودکار انجام نمی‌شود، اما نگاه کردن به جهان را برای من آسان‌تر می‌کند، و آنها را از آنچه که با قدرت گناه هستند، از آنچه که می‌توانستند باشند اگر به گناهشان رسیدگی می‌شد، جدا می‌کند. و این به من این امکان را می‌دهد که گاهی اوقات بیشتر از زمانی که 20 ساله بودم، رحمت خود را ابراز کنم. بنابراین فقط می‌خواستم چند نکته عملی را یاد بگیرم.

و بخشش واقعاً یک اصل است، چون قرار است به یک اصل عمل متقابل بسیار بسیار مهم برسیم. بنابراین، من فقط می‌خواستم با کمی کاربرد عملی، راه را هموار کنم. آیا این منطقی است؟ کسی مجموعه دیگری از ژیمناستیک ذهنی دارد که بتواند از آن استفاده کند و به او کمک کند تا بخشش را گسترش دهد؟ من بیشتر بخشش را در افراد مهربان در موقعیت‌های زندگی ایجاد کرده‌ام.

به نظرم تقریباً انعکاسی است. بله، بله. نکته‌ی خوبی است که بخشش به افرادی که مثل شما هستند و در شرایط زندگی مشابهی قرار دارند، آسان‌تر است، زیرا در آن شرایط شما بخشش را تجربه کرده‌اید و تأثیر زیادی داشته است، و به نوعی شما را به انجام همان کار جذب می‌کند.

منظورت همینه؟ آره، و در نتیجه، مثلاً، من به باشگاه فلسفه اداره می‌کنم. کلیسا هر سال بورسیه تحصیلی می‌گیره و بعضی از بچه‌ها میرن اونجا و ازشون می‌خوان که بخشی از حقوق من رو بدن. آره.

و بعد وقتی کلیسای من، رهبران مختلف کلیسا اینطور می‌گویند، شما هیچ ایده‌ای ندارید که چرا این کار را می‌کنید. بله. من فکر می‌کنم، خب، این فقط یک تجربه ذهنی است.

درسته، درسته. آره. منظورم اینه که بخشش تقریباً سخت‌ترین چیزه.

خب، دوست داشتن دشمن احتمالاً سخت‌ترین کار است. و این نوعی از دوست داشتن دشمنان است. چون تمام وجود ما می‌خواهد تلافی کند، می‌خواهد اهمیت، برجستگی و حقانیت خود را ثابت کند.

آره، آره. از چیزهایی که از افرادی که بی‌خانمان بوده‌اند و از بی‌خانمانی بیرون آمده‌اند خوانده‌ام، می‌گویند بدترین کار این است که به آنها پول بدهی.

اما بگذارید جنبه‌ی دیگر آن را هم برایتان بگویم. و برمی‌گردد به چیزی که شما، ببخشید، اسمتان را یادداشت می‌کنید. من اسم شما را نمی‌دانم.

.جیم. ضمناً، توی این اتاق خیلی جی هست. جیم، جان.

.باشه. جیمی جیمز. می‌فهمم چی می‌گی، و این کار رو نمی‌کنم.

هر از گاهی، همسرم از ماشین بیرون می‌پرد و به آنها پول می‌دهد. و من می‌پرسم، «داری چیکار می‌کنی؟» و او می‌گوید فکر می‌کنم باید این کار را بکنم. و من گفتم، خب، من با تفسیر شما از روح‌القدس مخالفت نخواهم کرد.

اما نکته جالب اینجاست. پسر من که دانش‌آموز چهار ساله بود، با یک ترم مانده به پایان تحصیل، دانشگاه بایولا را رها کرد، چون می‌خواست به استرالیا برود و اولین بازیکن حرفه‌ای فوتبال آمریکایی استرالیایی شود. این فقط رویای او بود.

او عاشق فوتبال استرالیایی است. قدش ۱.۸۵ متر و چربی بدنش ۴٪ و وزنش ۱۱۰ کیلوگرم است. او ترسناک است.

و اگر قرار باشد تو را بزندی، معمولاً از سر راهش کنار می‌روی. خیلی خب. پس، او، گفتم، گفتم، تایلر، فقط مدرکت را بگیر.

نه، هر سالی که می‌گذرد، من یک سال بزرگتر می‌شوم، و به استرالیا می‌روم. خب، آن بچه با این وعده که شاید کسی با ۸۰۰ دلار از فرودگاه دنبالش بیاید، فکر کنم همین‌طور بود، سوار هواپیما شد و به استرالیا پرواز کرد. این پسر من است.

و او در ابتدا شرایط سختی داشت. پیدا کردن جایی برای زندگی سخت بود. نمی‌توانست فوراً کار پیدا کند.

یه عفونت عجیب و غریب روی بازوهایش داشت. بالاخره باهانش از طریق اسکایپ تماس گرفتیم و اون بهمون نشون داد. و گفتیم، همیشه لطفاً بری دکتر؟ و اون گفت من به پول احتیاج ندارم.

من نمی‌تونم برم دکتر. گفتم ۷۰ دلار می‌ریزم تو حسابت، برو دکتر. خب، ما از اون بابت بهش کمک مالی کردیم.

اما جالب بود. تایلر کاملاً بی‌چیز و بی‌چیز بود. و گاهی اوقات وقتی یک بی‌خانمان می‌بینم، با خودم می‌گویم. آن می‌تواند تایلر باشد.

منی‌دانم چرا بی‌خانمان هستند. از نظر آماری، نیمی از آنها بیمار روانی هستند. نمی‌دانم چرا آنها، چرا او بی‌خانمان است.

و بنابراین، فکر می‌کنم بخشی از تفکر من این است که، بله، می‌دانم که قرار نیست به او پول بدهم، اما اگر کسی پسر را در استرالیا ببیند که گیتار می‌زند، گدایی می‌کند، سعی می‌کند پول کافی برای خوردن شام به

دست آورد، امیدوارم که به او مقداری پول بدهد. خب، واقعاً جالب است. منظورم این است که می دانم نمی شود به همه پول داد، اما بخشش آنقدرها هم به شیء مربوط نیست.

اگر فرد واقعاً نیازمند باشد، به نوعی بخشش نیاز دارد. خب، دختر من از پناهگاه های محلی کارت گرفت و چیزهایی برای مک دونالد خرید. او ۲۵ ساله است، پول زیادی ندارد، اما این چیزی است که به دیگران می دهد.

بنابراین، ما در خانواده مان روش های متفاوتی برای برخورد با این موضوع داریم. اما باز هم، این چیز جالبی بود، چون من پسر را در شرایطی دیدم که واقعاً به بخشش نیاز داشت. وقتی کسی را در شرایط مشابهی می بینم، بیشتر تمایل دارم که به او رحم کنم.

بخشش چیز سختیه، چون اگه همه چی رو بدی، میفتی تو خیابون. بله، همینطوره. ها، ها، ها.

نشان دادن رحمت یعنی هر ماه به شورای کلیسا رفتن. یا این یا چیز دیگری است که ... نه، نمی گویم. از جلسات متنفرم، اما می دانم که باید آنها را داشته باشید.

خب، بگذارید به نکته ی واقعاً سخت در مورد رحمت بپردازم. و این ... اوه، ضمناً، من همین الان اینجا نکته ای را یادداشت کردم. بزرگترین دشمن رحمت، شریعت گرایی است.

چون در قانون گرایی، عشق و رحمت به طرف مقابل را جایگزین حق به جانب بودن می کند. خب، او لیاقتش را دارد. او نباید به استرالیا می رفت.

چرا باید یه دفعه ترک تحصیل کنی ... اون یه بچه چهار ساله ست، به خاطر خدا. مدرکت رو بگیر، دانشجوی ممتاز شو، و بعدش یه کار احمقانه بکن. می دونی، منظورم اینه که، اغلب اوقات، مخصوصاً مردها، به طور کلیشه ای، تو این کار خیلی خوبن.

ما فکر می کنیم که حق به جانب بودن مهم تر از ابراز عشق و رحم و شفقت است، درست است؟ بله. بله. خوشا به حال رحم کنندگان، و برکت این است که به آنها رحم خواهد شد.

باز هم، سوال این است که چه زمانی؟ چه زمانی به آنها رحم خواهد شد؟ آنها در هنگام ایمان آوردن مورد رحمت قرار می گیرند، تیطوس ۳:۵. ایمان آوردن ما عملی از روی رحمت است. روزانه به ما رحم می شود. این قدرت دروذهای پولس است، اول تیموتائوس ۱-۲، فیض، رحمت و آرامش.

و باز هم، ما لایق نشده ایم. ما هنوز لایق نیستیم، اما خداوند با بخشیدن فیض و رحمت خود به ما، روزانه به ما قدرت می دهد. و در روز داوری، به ما رحم خواهد شد.

این آخرین ... درسته؟ بله، این آخرین عمل رحمت است. من هرگز به یاد نمی آورم که بهشت با عبارات رحمت توصیف شده باشد. اما می دانید، پولس در مورد اونیسفوروس می گوید، باشد که خداوند به او عطا کند تا در آن روز از جانب خداوند رحمت یابد.

خب، دوباره، مهم این است که ما که هستیم، چه می شویم و چه خواهیم شد. و اتفاقاً، فکر می کنم مت امروز در دعایش موقع ناهار، این نکته ی سه گانه را گفت: ما این را در مورد رستگاری می دانیم، درست است؟ ما نجات یافتیم، ما در حال نجات یافتن هستیم و ما نجات خواهیم یافت. بله، این یک موضوع کالوینیستی-ارمنی نیست.

پولس در مورد ابعاد زمانی مختلف نجات صحبت می کند. پس همین موضوع. اینکه ما که هستیم، چه می شویم، و در نهایت چه خواهیم شد.

با این حال، فکر می کنم سخت ترین چیز در این سعادت، کل اصل عمل متقابل است. عمل متقابل. عمل متقابل.

چرا باید به کسی رحم کنیم؟ خب، تا به من رحم شود. و در واقع، اگر من رحم کنم، خدا هم باید به من رحم کند، چون بالاخره خدا یک ماشین نوشابه سازی است. اینجا نوشابه است یا نوشابه؟ نظر شما چیست؟ نوشابه؟ باشه.

شما یک دستگاه نوشابه دارید، و من اهل شمال هستم، بنابراین به هر حال می گویم پاپ. و من یک دلار را در آن گذاشتم، و آن دستگاه نوشابه یک کوکاکولا رژیمی به من بدهکار است، درست است؟ این اصل استفاده می کنیم، درست است؟ اینکه من قرار است چیزی به، *quid pro quo*، است، ما از عبارت لاتین شما بدهم، و شما باید در عوض چیزی به من بدهید. و وقتی برای اولین بار به این نگاه می کنید، خوشا به است، اینطور نیست؟ مثل این *quid pro quo* حال مهربانان، زیرا به آنها رحم خواهد شد. این شبیه است که من این کار را انجام می دهم تا خدا مجبور باشد، و درست است، اینها همه فعل های انفعالی الهی هستند.

بنابراین، من می خواهم به مردم رحم کنم، پس خدا هم باید به من رحم کند چون او یک ماشین نوشابه سازی است. من دلار رحمت را می دهم، نوشابه رحمت را پس می گیرم. احمقانه است که این استعاره را بسط دهیم اما، بدیهی است که این نمی تواند چیزی باشد که می گوید، درست است؟ اما باز هم، این یکی از آن قسمت هایی است که صرفاً به این دلیل که به معنای بده بستان نیست، به این معنی نیست که آن را دور بیندازیم.

چه رابطه ای بین اینکه من رحم می کنم و اینکه به من رحم می شود وجود دارد؟ و ما قرار است چندین بار دیگر به این موضوع پردازیم. قرار است آن را با بخشش در شش مورد بررسی کنیم. خب، بله، قرار است آن را در شش مورد بررسی کنیم، و قرار است آن را در هفت مورد بررسی کنیم، اوه، قضاوت نکنید تا مورد قضاوت قرار نگیرید.

معیاری که شما استفاده می کنید، همان معیاری خواهد بود که علیه شما استفاده می شود. بنابراین، این اصل عمل متقابل دو بار دیگر مطرح خواهد شد. متاسفم، جیمی جیمز.

آیا این را با بخشش توصیف می کنی یا با یک رحمت؟ من هرگز به آنها با این اوصاف فکر نکرده ام. بخشش؟ نمی دانم که آیا من هم با این اوصاف به آنها فکر می کنم یا نه. چهارشنبه به آنجا خواهیم رسید.

بسیار خوب. بنابراین، چیزی که به نظر من منظور از سعادت مندی این است: اگر من به واسطه رحمت خدا تغییر کرده ام، لزوماً رحمت خود را گسترش خواهیم داد.

می دانید، یکی از لذت های موعظه، اگر اینطور نباشد، این است که شما روش های بیان مطالب را در خود پرورش می دهید. می دانید، شما به حوزه علمیه می روید و الهیات خود را یاد می گیرید و می دانید که کالوین یا ولسی چگونه آن را بیان می کنند، اما می خواهید راهی برای بیان آن پیدا کنید که واقعاً روش بیان شما باشد. و به نظر من، این بخشی از لذت موعظه است که شما این روش های بیان را در خود پرورش می دهید.

و بعد وقتی می‌شنوی که مردمی از این عبارات استفاده می‌کنند، واقعاً جالب است، درست است؟ و عبارتی که من توسعه دادم - بگذارید این یکی را درست بگویم - این است که تغییر زندگی مردم برای تغییر زندگی آنهاست. این دکترین من در مورد ضرورت پشتکار است. پشتکار کار جدیدی نیست.

این است که اگر واقعاً تغییر کرده باشید، به عبارت دیگر، اگر واقعاً مسیحی شده باشید، خدا قلب سنگی شما را بیرون آورده، قلبی گوشتی به شما داده است که نرم و انعطاف‌پذیر و شکل‌پذیر و تحت تأثیر روح است، و شما اساساً تغییر کرده‌اید، و چاره‌ای جز تغییر زندگی خود ندارید. زیرا از یک جهت ماوراءالطبیعه است، اما از جهت دیگر، طبیعی‌ترین چیزی است که می‌تواند اتفاق بیفتد. زیرا شما متفاوت هستید، و بنابراین شروع به رفتار متفاوت می‌کنید.

جفا از همین جا ناشی می‌شود، اینکه دوستان ما از جاده‌ی پهن می‌روند، ما از مسیر باریک، و چون تغییر کرده‌ایم، وقتی از آن دروازه عبور می‌کنیم، شروع به متفاوت شدن می‌کنیم. این اول پطرس ۳ یا ۴ یا هر جای دیگری است. و آنها نمی‌فهمند که چرا ما متفاوت هستیم.

و آنها این را به عنوان قضاوت در نظر می‌گیرند، و بنابراین شروع به آزار و اذیت ما می‌کنند، خوب؟ تغییر زندگی افراد، زندگی آنها را تغییر می‌دهد. بنابراین، من با تغییر دینم مورد رحمت قرار گرفتم، و این اساساً من را تغییر داد. و یکی از نتایج ماوراءالطبیعه اما طبیعی آن این است که من شروع به رحمت نسبت به دیگران می‌کنم.

چرا؟ چون به من رحم شد. و این بخشی از وجود من است، هر چقدر هم که ناقص باشد، و بنابراین این فقط یک فوران طبیعی از یک قلب تغییر یافته است که در آن هیچ رحمی وجود نداشت، من شروع به رفتار ناقص با مردم با رحمت می‌کنم. فکر می‌کنم این چیزی است که در حال وقوع است.

اصل عمل متقابل همین است، اینکه اگر ما مورد رحمت قرار گرفته باشیم، مورد رحمت قرار خواهیم گرفت. نه در ازای آن، بلکه این اتفاقی است که وقتی ما تغییر می‌کنیم می‌افتد. بخش ترسناک این اصل اینجاست، و باز هم در بخشش واقعاً ترسناک خواهد شد.

و این یعنی، اگر کسی از نشان دادن رحمت امتناع ورزد، آیا ممکن است که خداوند به او رحم کرده باشد؟ اگر اصل عمل متقابل درست باشد، اگر ما در دروازه تغییر کنیم، به ما رحم می‌شود به طوری که ما را تغییر می‌دهد و ما شروع به نشان دادن رحمت می‌کنیم. اگر شخصی هرگز، اگر شخصی با قاطعیت تمام شود، من در مورد یک رویداد اینجا یا یک رویداد آنجا صحبت نمی‌کنم، می‌گویم اگر شخصی سبک زندگی امتناع از نشان دادن رحمت را در پیش بگیرد، آیا اصلاً می‌توانسته به او رحم شود؟ به عبارت دیگر، آیا او واقعاً مسیحی است؟ و من فکر می‌کنم این مبارزه این سعادت است زیرا ایده‌های رحمت شدن در هنگام تبدیل، و زندگی ما با بخشش رحمت، و بیان نهایی رحمت، صداقت و داوری خداوند، همه به هم گره خورده‌اند. بله، این متی است. آیا ۱۸ است، شما؟ ۱۸.

این یه مَثَل از یه بنده‌ی بخشنده‌ست. بذارید آیه‌ی اصلی در موردش رو بخونم تا بتونیم داشته باشیمش. بله، این متی ۱۸ هست، از آیه‌ی ۳۲ شروع میشه.

سپس اریاب، غلام را صدا زد و گفت: «ای غلام بدکار، من تمام بدهی تو را بخشیدم، چون تو از من التماس کردی. آیا تو نباید همانطور که من به تو رحم کردم، به همکار تو رحم می‌کردی؟» اریاب فرض می‌کرد، البته در این مورد اشتباه می‌کرد، اما او فرض می‌کرد که تجربه رحمت، تو را به یک بخشنده رحمت تبدیل می‌کند. اریاب با عصبانیت، غلام را به زندانبانان سپرد تا شکنجه شود تا تمام بدهی خود را بپردازد.



که من انجام می‌دهم این است که بگویم، می‌دانید، وقتی شما در دروازه تغییر کردید، این چیزی بود که قرار بود به دنبال آن بیاید. من می‌گویم، آیا واقعاً مطمئن هستید که از دروازه عبور کردید؟ حالا، این تصمیم شماست.

این مال من نیست. من قضاوت نمی‌کنم. اما می‌گویم، می‌دانید، یکی از موارد اصلی - سه آزمون برای اطمینان در اول یوحنا وجود دارد، و یکی از آنها تغییر زندگی است.

و آیا از اینکه با نشان ندادن رحم راحت هستید، ناراحت می‌شوید؟ آیا از اینکه در نگرش‌هایتان کاملاً راحت هستید، ناراحت می‌شوید؟ و من در مورد مردم بیشتر از این حرف نمی‌زنم. درست است، درست است. و بنابراین، برای بازگشت به نکته شما، نحوه ورود به پادشاهی، نحوه زندگی شما در پادشاهی است.

آنها یکسان هستند. و بنابراین، اگر ورود به پادشاهی، سلطنت و حکومت خدا در زندگی شما باشد، پس او باید به سلطنت و حکومت ناقص خود در چرخه‌ها ادامه دهد، بهتر شود، همه این چیزهای خوب و سلی باب، از این خوش آمد؟ چیزهای خوب و سلی

بله، اگر امتناع کنید - بله، آنقدر درد در این دنیا وجود دارد که می‌خواهم در بیان دلیل واکنش مردم به این روش محتاط باشم. من قرار است دو هفته دیگر در یک کنفرانس در هوستون صحبت کنم و آنها نمونه سوالات را برای من ارسال کرده‌اند. ۲۵۰ رهبر زن

و سوالات این است - یکی از آنها را دارم. شوهرم دخترمان را مورد آزار جنسی قرار می‌دهد. من پیش بزرگان کلیسا رفتم.

گفتند تقصیر من بوده و باید بروم و آن را ارائه بدهم. خب، وقتی می‌گویم در این دنیا کلی درد و رنج هست - منظوم این است که، شما می‌دانید. شما در مخمصه هستید.

شما این نوع چیزها را می‌بینید. و بنابراین، چرا یک فرد بخشنده نیست؟ بخشی از پاسخ من این است که شما فقط باید گوش دهید. پس، داستان خود را برای من تعریف کنید.

بگو چه احساسی داشتی وقتی بزرگترها گفتند تقصیر توست، که به اندازه کافی مطیع نبودی یا به اندازه کافی زیبا نبودی یا هر چیز دیگری. و اینکه مردم را وادار به این کار کنی - و خیلی از مردم فقط می‌خواهند شنیده شوند. و این قدم بزرگ و بزرگ به سوی بهبودی است، اینکه بدانی در درد تنها نیستی، و صداقت شنیده می‌شود.

پس چرا مردم نمی‌توانند - منظوم این است که من خانمی را می‌شناسم که سال‌ها پیش سقط جنین کرد، در حالی که الان اوضاع مثل سابق نبود. تمام زندگی او پر از احساس گناه و درد است، زیرا نمی‌تواند خودش را به خاطر کاری که کرده ببخشد. و بنابراین، شما گوش می‌دهید، صحبت می‌کنید، اعتراف می‌گیرید، نور حقیقت را می‌آورید و آن را آشکار می‌کنید.

و بعد، می‌دانید، وقتی این کار را کردید، می‌توانید بگویید، بسیار خوب، بیایید در مورد بخشش صحبت کنیم. اما سخت است. اما اگر خدا در قلب شما حکومت و سلطنت می‌کند، همانطور که در پادشاهی او زندگی می‌کنید، پس این نوع چیزها تحت حاکمیت او قرار می‌گیرند.

و خداوندگارش می‌گوید، من به تو رحم کردم. من تو را تغییر دادم. تو باید رحم کنی.

اگر اینطور نیست، پس مشکلی دارید که باید به آن رسیدگی کنید. اما نکته‌ی خوبی بود، نکته‌ی خوبی بود. بگذارید یادداشت‌هایم را اینجا بررسی کنم.

اگر من قادر یا مایل به ابراز رحمت نیستم، باید از خودم بپرسم که آیا واقعاً رحمت خدا را تجربه کرده‌ام یا خیر. این هشدار برای کسانی نیست که با ابراز رحمت مشکل دارند، بلکه برای کسانی است که تمایلی به ابراز رحمت ندارند و مشکلی ندارند. بسیار خوب، پس اینها افرادی نیستند که درگیر این کشمکش باشند.

بین اینکه خدا به من رحم کند و اینکه من به دیگران رحم کنم، ارتباطی وجود دارد. یعقوب ۲:۱۳، زیرا داوری، نسبت به کسی که رحم نکرده است، بی‌رحم است. استات می‌گوید، در صفحه ۴۷، اگر نسبت به گناهان دیگران بی‌رحم باشیم، نمی‌توانیم ادعا کنیم که از گناهان خود توبه کرده‌ایم.

به نظرم این روش خیلی خوبی برای گفتن این حرف است. ما نمی‌توانیم ادعا کنیم که از گناهانمان توبه کرده‌ایم اگر نسبت به گناهان دیگران بی‌رحم باشیم. می‌دانید، بخشی از وجودم، روی بعضی از آدم‌های غیرعادی زندگی‌ام است، و خوشبختانه، من خیلی از آنها را ندارم، اما می‌خواهم بگویم، اگر برادرت را که می‌توانی ببینی دوست نداشته باشی، چطور می‌توانی خدایی را که نمی‌توانی ببینی دوست داشته باشی؟ و پاسخ واضح در اول یوحنا این است که نمی‌توانی.

اگر نتوانید، به روش‌های روزافزون و همیشه ناقص، برادر یا خواهر خود را دوست داشته باشید، نمی‌توانید خدا را دوست داشته باشید زیرا عشق به خدا اساساً ما را تغییر می‌دهد. این تنها راهی است که من برای رسیدگی به سعادت‌های الهی و کل این مسئله‌ی عمل متقابل می‌شناسم. و موعظه کردن سخت است. سخت است زیرا واقعاً باید مدتی را صرف کلنجار رفتن با آن کنید.

اما من این‌طور با این مسائل برخورد کرده‌ام. بله، و با این حال خدا به معلمان کلیسا این را داده است، و من می‌دانم شما چه می‌گویید. کاری که باید انجام می‌دادم، در واقع چیزی که باعث شد در این مورد فکر کنم این بود که چند نفر از من عمیقاً متنفرند.

و من باید تصمیم می‌گرفتم که چگونه با آنها رفتار کنم. چون اگر مسیحی باشند، من با آنها به یک شکل رفتار خواهم کرد. خیلی پرخاشگرتر خواهم بود.

من قرار است خیلی بیشتر رو در روی آنها باشم - رک و پوست کنده، خیلی بیشتر از یک طرفدار کتاب مقدس. مثلاً، می‌دانید، من سه بار به شما مراجعه کرده‌ام.

از تو طلب بخشش کردم. از تو خواستم به من بگویی که چطور تو را آزرده‌ام. تو به من نخواهی گفت.

شما در زندگی‌تان مشکلی دارید که باید با آن کنار بیایید. منظورم این است که اگر آنها مؤمن باشند، من کمی راحت‌تر می‌توانم چنین کاری انجام دهم. اگر مؤمن نباشند، هیچ کدام از این‌ها صدق نمی‌کند.

و من مجبور شدم تصمیم بگیرم، به معنای واقعی کلمه بر اساس الهیاتی که با کشمکش من با این سعادت الهی شروع شد، نمی‌دانم که آیا آنها مسیحی هستند یا نه. باید فرض کنم که نیستند. و باید با آنها طوری رفتار کنم که انگار مسیحی نیستند.

این کاملاً نحوه ارتباط من با آن شخص را تغییر می‌دهد. و صادقانه بگویم، ابراز رحمت را بسیار آسان‌تر می‌کند. زیرا اگر آنها مسیحی نباشند، روح القدس را ندارند.

آنها دوباره متولد نشده‌اند. آنها بخشیده نشده‌اند. و خب، البته، از من متنفر خواهند شد.

آنها فرزندان تاریکی هستند. و این در واقع بخشی از داستان پشت پرده‌ی این است که چرا من... و باز هم من قاضی نیستم. من قضاوت نمی‌کنم.

فقط باید تصمیم می‌گرفتم که چطور می‌خواهم با این افراد ارتباط برقرار کنم. تصمیم گرفتم که نمی‌توانم فرض کنم که آنها مؤمن هستند. بنابراین، می‌خواهم مسیر امنی را در پیش بگیرم و با آنها مانند هر غیرمؤمنی رفتار کنم. و مطمئناً این کار آنها را با کتاب مقدس تحریک نخواهد کرد.

تصمیم من. خیلی خب. خب، می‌ذارم شما در موردش نظر بدید.

و بعد به بخشش بعد از دعای ربانی می‌رسیم. همه چیز دوباره بالا خواهد آمد. و خواهیم دید که چطور پیشرفت کرده‌اید.

بسیار خوب. خوشا به حال پاکدلان، آیه هشت. خوشا به حال پاکدلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید.

به معنای پاک، بی‌آلایش و بی‌لکه است. بعضی‌ها منظورشان از «رقیق (pure)» معنی اصلی کلمه «خالص undiluted» نشده. همین است. یعنی خالص.

اینکه قلب ما کاملاً وقف خدا باشد. قلبمان تقسیم نشده باشد. بخشی از آن برای خدا نیست و بخش‌های دیگر آن برای گناه است.

بسیار خوب، پس رقیق نشده. خالص است. کاملاً به او متعهد است.

اه. آرامش بخش. آره، آره.

است. بنابراین، اگر دچار تخلیه روانی و از این قبیل کلمات می‌شوید، من در حال کثاری (katharoi) کلمه یونانی آن جستجوی آیه‌ای در عهد عتیق هستم.

من پیامک نمی‌دهم. نگران نباش. کتاب مقدس من کجاست؟ آنجاست.

آه، مزمور ۲۴، آیات سه تا پنج. چه کسی می‌تواند از کوه خداوند بالا رود؟ چه کسی می‌تواند در مکان مقدس او بایستد؟ کسی که دستان پاک و قلب خالص دارد، کسی که به بت اعتماد نمی‌کند و به خدای دروغین قسم نمی‌خورد. آنها از جانب خداوند برکت و از جانب خدا، نجات‌دهنده خود، تبرئه خواهند شد.

بسیار خوب، این متن عالی از عهد عتیق برای خلوص است. درست همانطور که طلای خالص رقیق نشده است، با عناصر دیگر مخلوط نشده است، قلب پاک با پلیدی اخلاقی و معنوی مخلوط نمی‌شود. بنابراین فرد پاکدل در فداکاری مصمم، در وفاداری یکپارچه، کاملاً وقف خدا و به هیچ وجه ریاکار نیست.

آیا خوشحال نیستید که زندگی یک سفر است و ما به آرامی به سمت پاکی حرکت می‌کنیم؟ اما این پاکی در قلب است. بنابراین، البته تأکید بر نحوه رفتار بیرونی ما نیست. در درجه اول، این است که ما در درون چه کسی هستیم.

ای مزمور ۸۶۱۱. ای خداوند، راه خود را به من بیاموز، و من در راستی تو گام خواهم برداشت. دلی یکپارچه به من عطا کن تا از نام تو بترسم.

یک تشبیه خوب دیگر برای عهد عتیق. می بینید، فریسیان در تمام نسخه‌های مدرن، درست است؟ من از کلمه افراد مذهبی خوشم نمی آید. من از عبارت روحانیون خوشم نمی آید.

من انواع و اقسام بار منفی را دور و بر این کلمات دارم. می دانم که ذاتاً اشتباه نیستند، اما فریسیان و همه افراد مذهبی می گویند، می دانید، خوشا به حال کسانی که از نظر ظاهری پاک هستند، درست است؟ اینها افرادی هستند که نمایش اجرا می کنند و این کار را برای ستایش مردم انجام می دهند. و آنچه واقعاً مهم است شستن فنجان‌ها، دادن عشر ادویه‌ها، و تعداد قدم‌هایی است که روز شنبه برمی دارید.

و این فریسی گری است، درست است؟ و اینها افرادی هستند که بر اعمال مذهبی ظاهری تمرکز دارند. و فکر می کنند، و این جوهره شریعت گرایی است، آنها فکر می کنند که با انجام کارهای خاص، نظر خدا را جلب می کنند، درست است؟ همه ما این افراد را در زندگی خود می شناسیم، درست است؟ آنها نمایش اجرا می کنند. هر وقت پول زیادی به شما می دهند، به شما اطلاع می دهند.

آنها وقتی درهای کلیسا باز هستند آنجا هستند. منظورم این است که می توانید جاهای خالی را پر کنید. اما من آن را بومی نمی دانم، زیرا احتمالاً همیشه درست بوده است، این است که کلیسای قابل مشاهده همیشه گروهی از مردم را داشته است که تمام تأکید بر جنبه‌های ظاهری و کارهایی بوده که انجام می داده‌اند.

و عیسی در تمام آن فصل ششم آنها را برکت می دهد، او خواهد گفت، تنها چیزی که آنها دریافت می کنند ستایش انسان است، نه چیز دیگری. می دانید، آنها چیزی از خدا دریافت نمی کنند، بلکه برکت از پایی قلبشان است. من دوباره به عنوان یک بحث جالب در مورد بحث چین در ناهار به آنجا رفتم.

و به دلیل تاریخچه مائو و هرچ و مرجی که پس از به قدرت رسیدن او رخ داد، و تمام اتفاقاتی که به طور کلیشه‌ای رخ داد، یکی از چالش‌های واقعی در کلیسای چین صحبت در مورد بودن و انجام ندادن است. زیرا آنها واقعاً مفهومی از بودن ندارند، آنها فقط انجام می دهند. خب، این چیزی بود که مائو به او القا کرد.

می دانید، او زن و شوهرها را از هم جدا می کرد، یکی را برای کار به شائنگهای و دیگری را به پکن می فرستاد. اگر همه چیز آشفته باشد، شورشی نمی تواند رخ دهد. بنابراین، او سخت تلاش کرد تا آشوب ایجاد کند و خانواده‌ها را از هم جدا کند.

و خب، این یک موقعیت خیلی معمولی است. زن و شوهر نمی دانند چگونه با هم ارتباط برقرار کنند. چون زندگی آن چیزی است که انجام می دهید، نه آن چیزی که هستید.

بنابراین، شوهر کلافه می شود و سر کار می رود. زن هم کلافه می شود و سعی می کند بچه را کنترل کند. بسیار اهل دغل بازی است.

بچه، منظورم یک نفر خاص است، به آمریکا می رود، مسیحی می شود، برمی گردد، و باید به پدر و مادرش احترام بگذارد. اما با وجود این همه نفوذ کنترل کننده و سلطه جویانه بر آنها، مسیحی بودن غیرممکن است. و من این داستان را بارها و بارها شنیده‌ام.

شما سعی می‌کنید در آن موقعیت درباره مسائل مربوط به شخصیت و اینکه ما در مسیح چه کسی هستیم صحبت کنید - نه اینکه چه کاری انجام می‌دهیم، بلکه اینکه ما که هستیم. و انگار آنها الگویی برای درک این موضوع ندارند. بسیاری از آنها الگویی ندارند.

مثل این است که به خودمان می‌گوییم: وقتی من و رابین می‌رویم، رابین همیشه با من می‌آید چون این واقعیت که من به همسرم آنقدر احترام می‌گذارم که او را می‌آورم، از هر چیزی که می‌گویم، گویاتر است. مثل دختری که به همسرم گفت، گفت، به نظر می‌رسد شوهرت واقعاً به تو احترام می‌گذارد. من وقتی تدریس می‌کردم از او چند سوال پرسیده بودم.

او می‌گوید، بله، او واقعاً همینطور است. او می‌گوید، خب، او در خلوت چطور آدمی است؟ حتی به ذهنش خطور نکرده بود که من هم مثل او باشم و در خلوت به او احترام بگذارم. باز هم، این فقط بخشی از چالش کلیسای آنجاست.

حالا، من در این مورد به کجا می‌روم؟ خب، عشق با اطاعت تعریف می‌شود. اگر دوباره از یک مسیحی کلیشه‌ای چینی پرسید، عشق چیست؟ عشق اطاعت است. خب، من کاری را که خدا به من می‌گوید انجام می‌دهم.

خب، به جایی رسیدیم که باید دشمنانمان را دوست داشته باشیم. و من گفتم، عشق چیست؟ و خیلی خوب می‌دانستم که پاسخ غریزی آنها چه خواهد بود. گفتم، خب، او که نمی‌تواند ما را به اطاعت از دشمنانمان فرا بخواند، درست است؟ او به

خب، عشق چیست؟ و من از آن استفاده می‌کنم تا از موضوع اصلی بپریم و درباره عشق و با شادی قرار دادن نیازهای شخص بر نیازهای خودم صحبت کنم. و این را می‌گویم، چرا این را می‌گویم؟ چون برای بسیاری از آنها خیلی سخت است که بر اساس خلوص قلبشان فکر کنند، چون همه چیز به کاری که انجام می‌دهند بستگی دارد. حالا، وقتی این را می‌گویم و توصیفش می‌کنم، جدیدترین مثال من از آن در کلیسای چینی است.

می‌گویم؛ خیلی از کلیساهای ما دور نیست، نه؟ این مربوط به کاری است که انجام می‌دهید. کاری که انجام می‌دهید، شخصیت شما را در فرهنگ ما تعریف می‌کند. بله.

دارم فکر می‌کنم چطور می‌توانیم نحوه‌ی پرسیدن سوال‌هایمان را تغییر دهیم. می‌دانید، شما با کسی آشنا می‌شوید و این خیلی طبیعی است. هوا را دوست دارید؟ خب، چه کار می‌کنید؟ دارم فکر می‌کنم اگر بتوانیم این را با گفتن «آیا عیسی را دوست داری» تغییر دهیم، چطور می‌شود؟ دارم فکر می‌کنم اگر به جای مرحله‌ی عمل، فوراً به مرحله‌ی «بودن» برویم، چه می‌شود.

نمی‌دانم. نمی‌دانم. چیزی که من فقط می‌گویم این است که آن پاکی که برکت را دریافت می‌کند، پاکی در قلب است.

و شنیدن این حرف برای خیلی از مردم، فکر می‌کنم احتمالاً در همه فرهنگ‌ها، واقعاً سخت است، چون ما، مخصوصاً مردان، حس اهمیت خود را از کاری که انجام می‌دهیم، از آنچه توانسته‌ایم به دست آوریم می‌گیریم. و بنابراین، همه ما به کاری که انجام می‌دهیم اهمیت می‌دهیم نه به اینکه چه کسی هستیم. این بخشی از سفر من است.

من فقط، چیکار کنم؟ منظورم اینه که، مشکل من اینه که هر روز صبح با خدا وقت بگذرونم. فقط، من سالمه و هنوز هم خیلی از صبح‌ها به اندازه ۲۰ سالگی با مشکل بزرگی روبرو میشم. انگار این درس رو ۶۲ یاد نگرفتم.

و چون کاملاً آماده‌ام که، با خودم میگم، خدایا، واقعاً وقت ندارم که بخونم، بخونم، بخونم و در موردت حرف بزنم، چون باید یه کتاب دیگه در موردت بنویسم. و باید این فصل رو در مورد وجه وصفی ماضی تموم کنم، می‌دونی؟ و یه جورایی مثل اینه که، و برای من، فقط باید، انجام بدی، انجام بدی. سفر اصلی من در زندگی اینه که یاد بگیرم در مسیح ماندن یعنی چی.

فقط اینکه صبورانه بنشینم و از این رابطه لذت ببرم و خودم را متقاعد کنم که خدا به هیچ کاری از من نیاز ندارد. من می‌توانم، می‌توانم همین الان بمیرم و او می‌تواند کسی را زنده کند تا کتاب بعدی من را تمام کند. احتمالاً هیچ کس تفاوت را نخواهد فهمید.

خدا به من نیازی ندارد. او به تو نیازی ندارد. او تو را می‌خواهد.

او مرا می‌خواهد. همانطور که همسرم در درجه اول نمی‌خواهد من برایش کاری انجام دهم، او می‌خواهد من با او باشم. بنابراین، ما خرج می‌کنیم و من واقعاً خوش‌شانس هستم.

من در خانه کار می‌کنم و عملاً هیچ برنامه‌ای ندارم. بنابراین، ما معمولاً دو ساعت را صرف قهوه صبحگاهی می‌کنیم. ما قهوه زیادی می‌نوشیم.

ما صحبت می‌کنیم، اتفاقات را با هم در میان می‌گذاریم. عصرها، معمولاً حدود ساعت پنج دست از کار می‌کشیم و روی ایوان می‌نشینیم و چیزی می‌نوشیم. غذای مورد علاقه‌ی رایین چیپس و گواکاموله است. بنابراین من یک روز در میان برای شام چیپس و گواکاموله می‌خورم.

و ما آنجا می‌نشستیم. لقب ما در محله «مردم ایوان» است، چون ما همیشه روی ایوان هستیم، و خانه‌ای کنار خیابان خریدیم تا بتوانیم روی ایوان بنشینیم و با مردم صحبت کنیم. و واقعاً، همه اینها عمدی بود.

، و این منم؛ این رایین است که سعی می‌کند به من کمک کند بودن را یاد بگیرم و انجام ندادن را. خب. خب. من واقعاً از موضوع اصلی خارج شدم، اما این خلوص قلب است.

این در عمیق‌ترین لایه‌های وجود ماست. مسئله این نیست که ما چه کار می‌کنیم، بلکه مسئله این است که ما چه کسی هستیم.

و برکت ما بر کسانی است که در قلبشان تفرقه ندارند. قلبشان با پلیدی اخلاقی آلوده نشده است، و برکت بر آنها اعلام می‌شود. بله، آقا.

اوه، آره. راستش. آره.

اگر بخواهم خدا را ببینم و عمل دیدن خدا یک عمل توانمندساز است. بله. می‌دانید، ما یک سری سمینار در مورد آموزش کتاب مقدس داریم و ایده پشت آنها چیزی است که هر سالمندی باید در مورد خالی بودن بداند.

آمدیم و کاری را که هر شیخی باید در ADF، و ما داریم سعی می‌کنیم این خلاها را پر کنیم. بنابراین، ما مورد کلیسا و قانون بدانند انجام دادیم. اما مورد بعدی که قرار است فیلمبرداری کنیم، پورنوگرافی است.

و بالاخره یک مشاور پیدا کردم که فکر می‌کنم برای این کار مناسب است. و ما او را دعوت کردیم. و یکی از مراجعین او نیز آنجا بود، چون می‌خواستیم ببینیم که آنها چگونه تعامل می‌کنند.

و دیدن اینکه پورنوگرافی چقدر دردناک و زندانی‌کننده است، بسیار تأثیرگذار بود. و آزادی، چون من فرد، مورد مشاوره را به خوبی می‌شناسم، آزادی‌ای که از رهایی از آن حاصل می‌شود. اما وقتی همه چیز تمام شد، به رابین گفتم، گفتم، فکر می‌کنم باید یک شلنگ آتش‌نشانی بردارم و خانه را بشویم.

شنیدن اینکه چه چیزی دوستم را زندانی کرده بود، خیلی دردناک بود. بنابراین، ما قرار است سمینار را به گلوله ببندیم، بالای خانه دعا کنیم، سمینار را به گلوله ببندیم و بعد آن را با شلنگ آب خفه کنیم. اما راستش را بخواهید، این باید واکنش ما باشد، اگر بتوانم کسی را پیدا کنم که بدانند چگونه با شایعات در کلیسا برخورد کند.

چون اگر هیچ چیز برای کلیسا مخرب‌تر از غیبت نباشد، من آن را زبان مادری کلیسا می‌نامم. این دقیقاً همان کاری است که کلیسا انجام می‌دهد. به جای عشق ورزیدن، یکدیگر را سرزنش و تحقیر می‌کنند.

بنابراین، من این را می‌گویم چون من، می‌دانید، برای من، پورنوگرافی گناه نهایی نیست. غیبت کردن که گناه است. اما در جایگاه خوب گناه است.

بله، بله. وقتی به هفت و یک رسیدیم، از این عبارت استفاده خواهم کرد. خب، آره، خوبه.

داستان جالبیه. آره، یه چیزی تو خوشابحال‌ها هست که آدم رو وسوسه می‌کنه، مگه نه؟ یه چیزی هست که، یه قسمتی از اون رو به خودش جذب می‌کنه. انگار، خب، من نمی‌تونم این کار رو بکنم.

خیلی سخته. اما از طرف دیگه، من واقعاً دوست دارم خدا رو به وضوح ببینم. و اگر قلب چندپاره‌ام داره. دید من نسبت به خدا رو تار می‌کنه، پس فقط می‌خوام اون رو بیشتر و بیشتر و واضح‌تر ببینم.

و این میشه یه انگیزه، یه انگیزه برای پاکسازی قلب. آره، ممنون. ما هم اینجا همین مشکل رو داریم، شماها

گفته شده بود، خوشا به حال پاکدلان، زیرا تنها آنها خدا را خواهند دید. تنها، تنها کسانی که، اگر بتوانم از زبان سفر استفاده کنم، خدا را خواهند دید، کسانی هستند که در سفر به سوی پاکی هستند. و این دقیقاً همان چیزی نیست که این کلمه می‌گوید، اما فکر می‌کنم باید این کار را انجام دهیم.

اگر قلب پاکی ندارید، اگر حداقل در مسیر پاکی قلب نیستید، شاگرد عیسی نیستید. من نمی‌دانم چطور دیگری می‌توانم خوشابحال‌ها را بخوانم. واقعاً نمی‌دانم.

شاگردان اکنون می‌توانند او را ببینند، به این معنا که می‌توانند او را درک کنند تا او را بشناسند، اما این در مقایسه با آنچه که وقتی واقعاً او را ببینیم، خواهد بود، چیزی نیست. چیزی که من به مردم می‌گویم این است که من سعی کرده‌ام وقایع منحصر به فردی را در کتاب مقدس شناسایی کنم. چیزهای خاصی وجود دارد که قرار است تکرار شوند، درست است؟ برای همیشه، اول قرن‌تین ۱۳، من قادر خواهم بود به ابراز ایمان، امید و عشق ادامه دهم.

هیچ چیز همیشگی نیست، درسته؟ اما یه سری اتفاقات هستن که تا ابد ادامه دارن و فقط یه بار اتفاق می افتن. و من مشتاقانه منتظر اون اتفاقاتم. وقتی صحبت از درد میشه، من واقعاً آدم بی قراری هستم

من آستانه‌ی درد ندارم. همسرم هیچ وقت درد نمی کشد. برای همین، چند روز پیش زمین خورد و سه تا منگنه به پشت سرش خورد.

او هیچ وقت نگفت که واقعاً درد دارد. باشه. اون فقط همسر منه، اما همه جای بدنم درد می کنه.

اما من به او گفته ام، گفتم، اگر این موقعی که دارم می میرم پیش بیاید، به من مورفین نده. الان با تمام وجودم برای مورفین فریاد می زنم، اما من، من می خواهم با هوشیاری کامل به بهشت بروم چون فقط یک بار می توانم. این کار را انجام دهم. و فقط یک بار می توانم عیسی را برای اولین بار ببینم.

و نمی خواهم با مواد مخدر کدر شود. حالا، بدیهی است که شاید اگر مورفین مصرف می کردم، همه اینها از بین می رفت. نمی دانم.

خب، بله، من می خواهم با چشمان باز وارد بهشت شوم و آمدن عیسی را ببینم. این موضوع، به دلایلی، واقعاً برای من مهم است. به همین دلیل است که این آیات، مانند اول یوحنا ۲:۳، برای من بسیار مهم هستند.

عزیزان، ما فرزندان خدا هستیم زیرا آنچه که او خواهد بود، از قبل وجود دارد، و آنچه که ما خواهیم بود، هنوز ظاهر نشده است. اما می دانیم که وقتی او ظاهر شود، ما مانند او خواهیم بود زیرا او را آنطور که هست خواهیم دید. بنابراین، وقتی من و شما برای اولین بار عیسی را ببینیم، اتفاق دگرگون کننده ای رخ خواهد داد.

اممم، می دونی، یکی از سوالات منه، نمی دونم بهش فکر کردی یا نه. طبیعت گناه آلود کی از بین می ره؟ وقتی می میریم یا وقتی داوری رو اضافه می کنیم؟ کتاب مقدس در واقع هیچ وقت در موردش چیزی نگفته. تا حالا بهش فکر کردی؟ کنجاوم؟ تا حالا بهش فکر کردی؟ به عبارت دیگه، در حالت بینابینی، وقتی روح بدون بدن هستیم، آیا طبیعت گناه آلود خواهیم داشت یا نه؟ آره، امیدوارم که نه.

آیا می دانی در مرحله میانی قرار است چه کار کنی؟ روی یک جسد عمل نکن. و من این را دوست ندارم چون اگر بفهمم روح چیست، دیگر نمی توانم همسرم را لمس کنم، که من یک روح واقعی هستم، دوست دارم لمس کنم. اممم، و قادر به این کار هم نخواهم بود.

خب، این یه جورایی منو می ترسونه. یه جورایی پولس رو هم می ترسوند، درسته؟ دوم قرن تیان ۵. او نمی خواست یه جسم بدون چادر باشه، یه روح بدون چادر. اما حدس می زنم ما زمان زیادی رو صرف عذرخواهی خواهیم کرد.

فکر می کنم در حالت میانی خیلی چیزها پیش خواهد رفت. اممم، پیدا کردن افرادی که به آنها آسیب زده ایم. یا آنها به ما آسیب رسانده اند و کنار آمدن با آن. اممم، اما فکر می کنم کلی عذرخواهی لازم خواهد بود.

من فکر می کنم آمریکایی ها، اوه، آفریقا، فقط این عذرخواهی عظیم. می دانید، کلیسای آمریکا پول کافی برای سیر کردن فقرای جهان دارد. ما در مورد ۴۰،۰۰۰ کودک گرسنه در روز صحبت می کنیم، اما اگر کلیسای آمریکا پولش را جایی که باید خرج کند، آن کودکان سیر می شوند.

این روی دیگر سکه است. خب، فکر کنم قرار است بابت بعضی چیزها عذرخواهی کنیم. آخرش کجا دارم. می‌روم؟ اوه بله.

اما می‌خواهم بدانم که آیا تمایل من به تلافی و عصبانیت، آیا این در حالت میانی روی من تأثیر می‌گذارد یا خیر. نمی‌دانم. می‌توانم بگویم که با افزایش سن، زیاد به این چیزها فکر می‌کنم.

بر اساس این آیه، امیدوارم وقتی بمیرم و با دیدن عیسی به حالت میانی برسم، این تغییری که او از آن صحبت می‌کند، از بین رفتن طبیعت گناه‌آلود من باشد. و این یعنی قلبم بالاخره، برای اولین بار، کاملاً پاک خواهد شد. امیدوارم این اتفاق در زمان مرگ رخ دهد.

نمی‌دانم. کتاب مقدس نمی‌گوید، اما امیدوارم که این اتفاق در زمان مرگ رخ دهد. وقتی او را ببینیم، او را همانطور که هست ببینیم، با یک دید کامل، این ما را تغییر خواهد داد و ما مانند او خواهیم شد.

حالا، نکته‌ی منفی، و من باید مدام به این نکات اشاره کنم، این است که خوشا به حال پاکدلان، زیرا آنها و تنها آنها خدا را خواهند دید، که بدون آن، با این حال، اگر بخواهید آن را توصیف کنید، در مسیر پاکی، هستند، خدا را نخواهند دید. و در این مرحله ذهنم به سمت آیات مربوط به تقدس می‌رود. مانند تقدس عبرانیان ۱۲، ۱۴.

برای تقدس تلاش کن، که بدون آن هیچ کس خدا را نخواهد دید. به نوعی شبیه وسلی به نظر می‌رسد. برای تقدس تلاش کن.

این چیزی نیست که ما در حال تغییر دین هستیم، چون شما برای آن تلاش نمی‌کنید. این تجربی است. این زندگی است.

این رشد است. این شاگردی است. این تقدیس است.

ما باید برای تقدس تلاش کنیم و بدون آن، هیچ کس خدا را نخواهد دید. برای پاکی قلب تلاش کنید؛ در غیر این صورت، خدا را نخواهید دید. ما در هنگام گرویدن به مسیح مقدس شدیم، اما ظاهراً در تجربه خود باید برای پاکی و تقدس تلاش کنیم.

نه اینکه رستگاری را به دست آورند، بلکه افراد تغییر یافته، زندگی‌ها را تغییر داده‌اند. به نظر من، این مبارزه برعکس سعادت‌های الهی است که بزرگترین مبارزه برای کنار آمدن با آن است. و به نظر من، واقعاً به این موضوع می‌پردازد که چه کسی مسیحی است.

من فکر می‌کنم این واقعیت که بحث کالوینیست‌ها و آرمینین‌ها نمی‌تواند حل شود، و صادقانه بگویم نمی‌تواند حل شود، درست است؟ منظورم این است که فرقه باپتیست جنوبی در مورد این موضوع به شدت دچار اختلاف نظر است. می‌دانم که در حوزه‌های علمیه، این موضوع واقعاً داغ است، هنوز هم بسیار داغ است. و هر وقت سوالی را می‌بینم که نمی‌توان به آن پاسخ داد، باید فرض کنم که سوال اشتباهی پرسیده می‌شود.

و من فکر می‌کنم سوال اشتباهی این است که مسیحی کیست؟ من نمی‌توانم خیلی وارد این بحث شوم، اما می‌دانید، عیسی گفت، آیا عیسی گفت، به این ایمان داشته باشید، آن را انجام دهید؟ نه. بنابراین عیسی گفت، از من پیروی کنید. هوم.

خب، من تعجب می‌کنم که این یعنی چه. شاگرد مسیح کیست؟ خب، کسی که از او پیروی می‌کند. می‌دانم، اگر در قلبتان ایمان دارید که مسیح او را از مردگان برخیزانید، اگر او را از مردگان برخیزانیده‌اید، می‌دانید رومیان ۱۰.

بله، من آن آیات را می‌دانم، اما هنوز، من با زبان انجیل‌ها مشکل دارم، و می‌خواهم آنها را همانطور که عیسی می‌خواست بفهمند، بفهمم. و باز هم، خوشا به حال پاکدلان، زیرا آنها کسانی هستند که خدا را خواهند دید. باید با این یکی کنار بیایم.

به هر حال، فکر می‌کنم به اندازه کافی اون اسب مرده رو شکست دادم. یکی دیگه. نه، راستش، دو تا دیگه.

اوه بله، اینها آسان‌ترین‌ها هستند، صلح‌جویان و آزار و اذیت‌ها. امم، بگذارید، بگذارید بینم می‌توانم از خوشا به حال‌ها بگذرم، و کمی استراحت می‌کنیم. خوشا به حال صلح‌جویان شماره ۷ در آیه ۹ آمده است خوشا به حال صلح‌جویان، زیرا آنها فراخوانده خواهند شد، و ترجمه‌های شما متفاوت خواهد بود، این کلمه یونانی "پسران" است.

فرزندان خدا را دارد. شما ممکن است بگویید پسران خدا یا پسران و دختران خدا. من مطمئن نیستم NIV

خوشا به حال صلح‌آفرینان، زیرا ایشان پسران خدا نامیده خواهند شد. این به معنای اعلام برکت برای افرادی که دارای خلق و خوی طبیعی خاصی هستند، افرادی که فکر می‌کنند باید به هر قیمتی صلح داشته باشند، یا افرادی که شجاعت مقابله با مسائلی را که باید به آنها رسیدگی شود، ندارند، نیست. و من فکر نمی‌کنم استات در این مورد درست بگوید.

فکر نمی‌کنم این موضوع در درجه اول مربوط به صلح جهانی باشد. مطمئناً پیامدهایی در سطح جهانی دارد. اما فکر نمی‌کنم موضوع اصلی مورد بحث آن باشد. چه کسی صلح‌جو است؟ تعریف من سه بخش دارد.

اول از همه، یک صلح طلب کسی است که با خدا در صلح است، درست است؟ این رومیان ۵ است. بنابراین، ما که با ایمان عادل شمرده شده‌ایم، با خدا در صلح هستیم. بنابراین، صلح طلبان، در درجه اول افرادی هستند که در رابطه خود با خدا صلح را تجربه می‌کنند، اما دیوار گناه فرو ریخته است و آنها با خدا آشتی کرده‌اند. بسیار خوب، این آسان است.

دوم اینکه، یک صلح طلب کسی است که گرایش درونی به صلح دارد. این چیزی است که خداوند خلق و خوی آنها را به آن تبدیل کرده است. من زیاد اهل استفاده از کلمات عبری نیستم، اما شالوم دقیقاً همین است، درست است؟ شالوم فقط به معنای توقف خصومت‌ها نیست.

مفهوم صلح در عهد عتیق عبری، آرامش کامل زندگی درونی، آرامش درون، هماهنگی و تمامیت است. زندگی درونی شما با نزاع، اختلاف و خشم مشخص نمی‌شود، درست است؟ بنابراین، یک صلح طلب، دوم از همه گرایش درونی به صلح دارد. اما سوم، یک صلح طلب، اعمال بیرونی ایجاد صلح واقعی را نیز دارد. یک صلح طلب کسی است که به طور فعال برای صلح تلاش می‌کند.

و اینجاست که کار سخت می‌شود، اینطور نیست؟ بنابراین، یک صلح طلب، قبل از هر چیز، برای آشتی تلاش می‌کند. و من می‌گویم برای آشتی در بدن مسیح تلاش می‌کند. اینجاست که صلح‌سازی آغاز می‌شود.

برادران و خواهران با هم برای حل مشکلات تلاش می‌کنند. من دوستی داشتم که کشیش بود و این داستان را برای من تعریف کرد که به کلیسای جدیدی رفته و آنجا پر از اختلاف بوده است. واقعاً وحشتناک بود.

و او کتک خورد، و آنها داشتند همدیگر را کتک می‌زدند، و بالاخره آنها... آیا در مورد سازمان صلح‌جویان چیزی می‌دانید؟ خیلی مهم است. اگر نمی‌دانید، اشکالی ندارد. آنها به آنها صلح‌طلب می‌گفتند.

آنها کل کار را انجام دادند، و این یک داستان موفقیت بزرگ بود. آنها مشخص کردند که مسائل چیست، راه حل‌ها چیستند. آنها جلسات و تمام این کارهایی را که صلح‌طلبان انجام می‌دهند، برگزار کردند.

و کلیسا به آرامش رسید. خیلی جالب بود. یکشنبه بعد از رفتن صلح‌جویان، دوستم داشت برای موعظه آماده می‌شد که یکی از ناراضیان اصلی از سمت خودش در کلیسا پرید.

و او گفت... همیشه فکر کردن به این داستان مرا به گریه می‌اندازد، تا حدودی به این دلیل که دوست دارم آن را در برخی از روابط خودم ببینم. او درست قبل از شروع خطبه از جا پرید و گفت، من چیزی برای گفتن دارم. دوستم می‌گوید، اوه، شلیک کن.

جدی میگی؟ ما همین الان این مشکل رو حل کردیم. گفت، باشه. و رو کرد به مردی که اون طرف کلیسا نشسته بود و گفت... اسمش رو می‌ذاریم جیم.

اسمش را نمی‌دانم. گفت: جیم، باید چیزی بهت بگم. دوست کشیش الان داره این کار رو می‌کنه.

«راستی، این جان است. مردی که اینجا نشسته گفت:» ۲۴ سال است که از تو متنفرم، و متاسفم.

منو می‌بخشی؟ جالب نیست؟ این یعنی صلح و آشتی. این کار با آشتی دادن روابط از هم گسیخته در بدن مسیح شروع می‌شود. حالا، بله، به بیرون گسترش پیدا می‌کند و جوامع شروع به آشتی می‌کنند.

من یک دوستی دارم، کمی دیوانه‌وار است. خداوند به او می‌گوید کارهای زیادی انجام دهد، و او آنچه را که به او گفته شده انجام می‌دهد. و خداوند به او گفته که حرکت کند، به او نگفته که کجا حرکت کند.

او گفت، سوار قطار سریع‌السیرت شو و به شرق برو. و دوستم گفت، کجا دارم می‌روم؟ خداوند به او گفت، هر وقت لازم بود به تو می‌گویم. باشه.

جمع کردند. زن گفت، باشه، من الان به این U-Haul آنها خانه‌شان را فروختند و همه چیز را در کامیون وضعیت عادت کرده‌ام. و آنها به سمت شرق حرکت کردند، و در بین راه، خداوند گفت، شما به این شهر خواهید رفت.

او گفت، چرا؟ وقتی به آنجا رسیدی متوجه خواهی شد. معلوم شد که آنجا یک منطقه‌ی بسته از نفرت نژادی بوده که آنقدر بد بوده که کشیشان از یکدیگر متنفر بوده‌اند؛ کلیساها از یکدیگر متنفر بوده‌اند. آنها هیچ کاری را با هم انجام نمی‌دادند.

دوست من واقعاً در آشتی دادن خوب است. بنابراین، او به مدت پنج سال در این جامعه زندگی کرد و با کشیشان کار کرد. حالا همه آنها بهترین دوستان هم هستند.

آنها یکدیگر را دوست دارند. آنها با هم دعا می‌کنند. کلیساهای آنها همه این وظایف را با هم انجام می‌دهند.

به همین دلیل است که خداوند او را به این شهر کوچک و عجیب و غریب برد. بنابراین، صلح و آشتی فقط آشتی دادن روابط از هم گسیخته در کلیسا نیست. بلکه به جوامع و در نهایت، جهان گسترش می‌یابد.

خیلی خلاصه بگم، باید تصمیم می‌گرفتم که یا دوستم روان‌پریش است یا خدا مرتباً با او صحبت می‌کند. و به این نتیجه رسیدم که این موهبت اوست. خدا تقریباً هر روز با دستورات عمل‌های بسیار مستقیم با او صحبت می‌کند.

خیلی مستقیم. مجامع، شما عاشق این جور چیزها هستید، درسته؟ اون بهش میگه کجا بره، اسم کسای که قراره ببینه رو بگه، و اینکه چه ساعتی باید سر چهارراه باشه تا جلوی خود کشی اون شخص رو بگیره. منظورم اینه که، فقط، و اون 20 ساله که این کار رو انجام میده.

او هر روز صبح بیدار می‌شود و دو ساعت دعا می‌کند، کتاب مقدسش را می‌خواند و گوش می‌دهد. اگر خداوند چیزی نگوید، او فقط به کار عادی خود، هر چه که باشد، ادامه می‌دهد. و خداوند به او می‌گوید که آن کار را انجام دهد، و او آن را انجام می‌دهد.

یک بار از او پرسیدم، گفتم، چرا خداوند این کار را بیشتر انجام نمی‌دهد؟ و او گفت چون اگر قرار است با تو صحبت کند، باید مطیع باشی. اگر قرار نیست مطیع باشی، او به هر حال به تو نمی‌گوید چه کار کنی. طعنه‌آمیز است، مگر نه، که ایجاد صلح به ندرت یک فعالیت صلح‌آمیز است؟ آیا تا به حال به این فکر کرده‌ای؟ یکی از مفسران این را گفته است.

طعنه‌آمیز است که روند ایجاد صلح به ندرت یک فعالیت مسالمت‌آمیز است. اگر نیاز دارید که در قلب خود به آرامش برسید، باید به شدت به خشم، یا بدخواهی، یا کینه‌ها، یا آن چیزهایی که می‌توانند زندگی ما را تسخیر کنند، حمله کنید. منظورم این است که باید چاقویی را در قلب خود فرو کنید و آن را بیرون بکشید، اینطور نیست؟ اگر با آرامش به قلب خود حمله کنید، هرگز به چیزی دست نخواهید یافت.

وقتی با دیگران آشتی می‌کنید، به ندرت یک تجربه آرامش‌بخش است. من اهل مواجهه خوب نیستم. می‌خواهم مردم از من خوششان بیاید، و بنابراین مواجهه با مردم برایم واقعاً، واقعاً سخت است، چون در این صورت آنها از من خوششان نخواهد آمد.

بنابراین، وقتی با کسی روبرو می‌شوم، دو باری که در زندگی‌ام این کار را کرده‌ام، دردناک است زیرا با شخصیت من بسیار در تضاد است. اما ایجاد صلح یک فعالیت صلح‌آمیز نیست، درست است؟ این یک فعالیت صلح‌آمیز نیست. اما کسانی که صلح‌طلب هستند، پسران خدا نامیده می‌شوند، نه پسران به معنای مذکر.

این زیان وراثت است. این یعنی آنها کاملاً عضو خانواده خدا خواهند بود، و تأکید بر این است که، اینگونه است که ما شروع به شبیه شدن به خدا می‌کنیم. اینگونه است که ما شروع به شبیه شدن به عیسی می‌کنیم.

ما فرزندان او هستیم. ما پسران و دختران او هستیم، و این یعنی ما شروع به تقلید از ظاهر او می‌کنیم. درست است؟ و او صلح‌آور است، و ما هم همینطور. یکی از فرزندانم را به فرزندی پذیرفته‌اند.

من همیشه فراموش می‌کنم کدام است. مردم، وقتی جوان‌تر بودند، همیشه حدس می‌زدند که خب، کدام را به فرزندی پذیرفته‌اند؟ من می‌گفتم، نمی‌دانم. فراموش می‌کنم.

فکر می‌کنی چه کسی را به فرزندپذیری پذیرفته‌اند؟ آیا می‌دانی که تا به امروز، آنها هرگز فرزندخوانده را انتخاب نکرده‌اند؟ همیشه. آنها معمولاً دختر من را انتخاب می‌کنند. او به فرزندپذیری پذیرفته نشده است، که عجیب است. زیرا اگر او را ببینید، او یک کلون از مادرش است.

او و رایین دقیقاً شبیه هم هستند. او از نظر شخصیتی شبیه من است، اما دقیقاً شبیه... چطور توانستی کریستن را به عنوان فرزندخوانده انتخاب کنی؟ دیوانه‌اش می‌کند. اما کسی که به فرزندخواندگی پذیرفته شده، قابل حدس زدن نیست.

می‌دونی چرا؟ درست شبیه منه. درست مثل من. اون... اون مثل من فکر می‌کنه.

او مثل من رفتار می‌کند. او مثل من به نظر می‌رسد. او پسر من است.

من پدرش هستم. به همین دلیل است که من عاشق عبارات مربوط به فرزندخواندگی در کتاب مقدس هستم. به نظرم این بزرگترین آموزه‌ای است که وجود دارد.

ما همه فرزندخوانده‌ایم. وقتی کوچک بود این را به او می‌گفتم. ما همه در خانواده خدا فرزندخوانده‌ایم.

هیچ‌کدام از ما به‌طور طبیعی متولد نشده‌ایم. اتفاقاً شما از نظر بیولوژیکی هم به فرزندپذیری پذیرفته شده‌اید. می‌دانید، این یک اصطلاح عبری است.

اگر واقعاً ثروتمند باشید، او را پسر ثروت می‌نامید. بنابراین، برای اینکه بگوییم ما قرار است مانند پدرمان باشیم، به ما می‌گویند پسران پدرمان. این اتفاق در زمان گرویدن رخ می‌دهد.

ما به عنوان فرزندخوانده پذیرفته می‌شویم، افسسیان ۱: ۵. در زندگی، ما مانند پدرمان می‌شویم، این آیه، و در روز داوری، او ما را به خانه می‌برد، و ما می‌توانیم با پدرمان زندگی کنیم. البته، شما نمی‌توانید فقط تصمیم بگیرید که یک صلح‌جو باشید، درست است؟ به کلیسای خود بگویید که باید صلح برقرار کنید. این کار جواب نمی‌دهد.

از ابتدای زنجیر طلایی شروع می‌شود، مگه نه؟ چون اگه متکبر و مغرور باشی، اگه فروتن نباشی، اگه فکر کنی لیاقت چیزی رو داری، اگه فکر کنی زرنگ‌تری و... این چه طرز بیانیه؟ زرنگ‌تر از... فکر می‌کنی زرنگ‌تری و... زرنگ‌تر از... اما در واقع یه آدم بی‌احساس و بی‌عرضه روی یه بشقاب کاغذی هستی. این نیمه دوم این طرز بیانیه. فکر می‌کنی زرنگ‌تر و بی‌عرضه‌تری، اما در واقع یه آدم بی‌احساس و بی‌عرضه روی یه بشقاب کاغذی هستی.

در هر صورت، نمی‌دانم چرا این را می‌گویم. ببین، نباید این را می‌گفتم، باب. متأسفم.

تو باید از فساد معنوی شروع کنی. و همینطور که فرآیند یادگیری و رشد را طی می‌کنی، می‌خواهی مثل پدر شوی. می‌خواهی شبیه او باشی.

و این یعنی تو می‌خواهی صلح کنی. امیدوارم این تو ویدیو نباشه. آره، فقط... صلح کردن واقعاً سخته، نه؟ خیلی راحت‌تره که مثل من باشی و وانمود کنی که وجود نداره و بری، که البته فقط مشکلات رو بدتر می‌کنه.

و به عنوان یک کشیش، شما نمی‌توانید این کار را انجام دهید. منظورم این است که این سخت‌ترین کار در دوران کشیشی من بود. نه، شایعات سخت‌ترین بودند.

دومین سخت‌ترین قسمت زمانی بود که فهمیدم باید با آن روبرو شوم. خیلی سخت بود، اما ایجاد صلح کار سختی است.

یکی از کارکنان آمد و گفت از آن کارمند متنفرم. او هم از من متنفر است. ما حاضر نیستیم با هم کار کنیم.

پس باید انتخاب کنی. خب، حالا که به گذشته نگاه می‌کنم، باید هر دویشان را اخراج می‌کردم. سعی کردم آشتی کنم، و نشد، اما این داستان دیگری است.

آره، آره، خب، بودم. آره. آره.

چطور با تنبیهات کلیسا کنار می‌آمدی؟ باید این کار را به صورت دسته جمعی انجام می‌دادم. حاضر بودم مردم با دیدن من به صورت انفرادی، روند شکایت از من ۱۸ را شروع کنند. واقعاً سخت بود.

و تمام مدت من فقط... مجبور بودم گوش بدهم. نصیحت نکردم. فقط گفتم، باید بدانی که داستان را شنیده‌ام.

و گاهی اوقات این کمک می‌کرد. وقتی به جایی می‌رسید که اختلافی وجود داشت که باید حل می‌شد، معمولاً پیش ریش سفیدان می‌رفتم و می‌گفتم، به یکی از شما یا دو نفرتان نیاز دارم که با من بیایید چون نمی‌توانم این کار را به تنهایی انجام دهم. بله.

و خب، آره، این کتاب مقدسه. اما بود. من این کار رو نکردم؛ پوستم خیلی نازکه. دیگه طاقت ندارم که بشینم و باهات روبرو بشم.

مثلاً، من باید افراد دیگری را هم همراهم داشته باشم. بنابراین این روش من بود، این روشی بود که من انجامش دادم. خوشبختانه، مجبور نبودم زیاد این کار را انجام دهم.

اما بعضی‌ها... بله. خب، ناراحت‌کننده است. و رک و پوست‌کنده، وقتی مقاله موضع‌گیری‌ام را در مورد، تأدیبات و انضباط کلیسا نوشتم، مشکل این است که اگر کلیسای دارید که بیش از ۲۰ نفر عضو دارد، تأدیبات و انضباط کلیسا هرگز جواب نمی‌دهد.

یادم می‌آید که به کلیسای رفتم که به انجام تنبیه و مجازات کلیسای شهرت داشت، و اتفاقاً آن روز ما هم داشتیم تنبیه و مجازات کلیسای انجام می‌دادیم. و آنها در مورد دختری به ما گفتند که از زنا خود توبه نمی‌کرد، و به او گفته شد که ما نمی‌توانیم با او صحبت کنیم. خب، بخشی از وجودم می‌گوید، بله، باشه، شوهر چیست؟ تقصیر او چیست؟ زنان که نمی‌فهمند و می‌روند زنا می‌کنند و مرتکب زنا می‌شوند.

اما مشکل اصلی این بود که من او را نمی‌شناختم. و تنها کاری که آنها کردند این بود که او را کتک زدند. من در موقعیتی نیستم که بتوانم کمک کنم یا، منظورم این است که این فقط یک تنبیه کلیسای است، اینطور نیست؟ واقعاً، واقعاً سخت است.

و این سخت است. نه تنها سخت است، بلکه کلیسای قرن اول، هیچ چیز فراتر از خانه نبود. تا زمان کنستانتین ساختن برای کلیسا وجود نداشت.

و کلیسا هر دهه پنج برابر می‌شد. این نشان می‌دهد که کلیسا چقدر به ساختمان‌های بزرگ نیاز دارد. اما اگر از مدل کلیسای خانگی خارج شوید، تقریباً غیرممکن است

آنها را تأدیب کن تا بقیه در ترس بایستند، درست است؟ اول تیموتائوس ۴:۵، اول تیموتائوس ۵. اگر من تو را نشناسم، تو قرار نیست در ترس بایستی. به هر حال، به هر حال. بیایید کمی استراحت کنیم

. ما برمی‌گردیم و جفا دیدگان و نمک و نور را به جا می‌آوریم